

نشانه‌هایی از آئین‌های ابتدائی در حماسه ملی

دکتر محمدرضا راشد محصل



می‌گردد.^{۱۳}

در شاهنامه از سیمرغ دیگری که اهریمنی است نیز سخن رفته است این مرغ به دست اسفندیار کشته شده و مانند جفت خویش بچه‌پرور است این دوبرنده را نیز باید صورتی از مظاهر نیکی و بدی یعنی دوگانه‌پرستی یا دوگانگی ایرانی دانست.

کوتاه سخن، اشاره به این اسطوره دلیل آن نیست که حتماً سیمرغ جنبه توتمی داشته و زال از این نگاهبانان خود باوری می‌خواسته است اما می‌تواند جنبه‌هایی از این قساصه، نشان دهنده گوشه‌ای از اعتقادات مردم نسبت به برخی از موجودات باشد.

پیوند برون خانواده‌ای:

آنچه در کیش توم بیشتر اهمیت دارد ارتباط آن با پیوندهای برون‌خانواده‌ای است EXOGAMY است زیرا این آئین روابط جنسی میان افراد قبیله را با قبایل دیگر تنظیم می‌کند و هر نوع مخالفت با آن، شکنجه‌های سخت در پی دارد.^{۱۴} نشانه‌هایی از این ویژگی توم نیز در داستان‌های اساطیری و حماسی ایران پیدا است. قهرمانان و گاه پادشاهان به منظور جفت‌جویی، راه‌های دراز طی می‌کنند و با بیگانگان پیوستگی می‌یابند چنان‌که فرزندان فرمودین به پسر می‌روند و دختران پادشاه بمن را خواستگاری می‌کنند، زال شیفته رودابه به دختر مهرباب کابلی می‌شود که به پندار پادشاه، از تخمه ازدهاست، کاووس نوه گرسیوز را به زنی می‌گیرد و سیاوش نتیجه این پیوند است؛ سیاوش خود نیز با فرنگیس و جریره پیوند دارد که «کیخسرو» و «فرود» فرزندان او حاصل این جفت‌جویی از بیگانه‌اند؛ گشتاسب به روم می‌رود و در آنجا با کاتپوک ازدواج می‌کند و اسفندیار و یوشن فرزندان این مادرند.

نسخه‌های زیاد دیگر در شاهنامه وجود دارد که نشان دهنده این رسم باستانی و احتمالاً بازمانده از دواج برون قبیله‌ای است، عجب این است که این فرزندان، در عین این‌که تژاد از مادری برتد بیشتر علیه خانواده مادری قیام می‌کنند: کیخسرو افراسیاب را می‌کشد، اردشیر بر ضد اردوان شورش می‌کند، اسفندیار رومیان را در هم می‌شکند و...

خلاصه همه این قهرمانان به پدر گرایش دارند اگرچه نشان خانوادگی آنها غالباً از مادر است، چنان‌که درفش زده‌های پیکر رستم، نشان خانوادگی مهرباب کابلی به جد مادری است — اوست که از تخمه زدها است و نسب از تن‌خاک دارد.

خود پشناهد، آنان را یاری کند و از احتمالات بدفرجام آینده آگاه گردد.

سیمرغ شاهنامه در چنین هیئتی است و وظایفی همانند دارد. اوزال را می‌پرورد، از دد و دام نگاه می‌دارد و سپس به زندگانی عادی بازمی‌گردد، در عین حال همیشه باور او و خاندان اوست. پری از خود بدو می‌بخشد تا در هنگام نیاز آن را بر آتش نهد و از پشتیبانی سیمرغ برخوردار گردد.^{۱۵} چون زادن رستم نزدیک می‌رسد و رودابه از درد برتود می‌پیچد و می‌نالد، زال به سیمرغ متوسل می‌شود، او کودک را از پهلوی مادر بیرون می‌کشد:

به زال آنگهی گفت تا صد تژاد
پرسی کس این را ندارد به یاد
که کودک ز پهلوی بیرون آوری
بدین نیکویی چاره چون آوری
به سیمرغ بساد هزار قرین
که ایزد و راه نمود شترین^{۱۶}
حقی نیایش خامس دارد زیرا وقتی
آزروی خاندان نام در خطر است و
رستم در پیکار اسفندیار خسته و در مانده شده است زال از لیوان با سه
مجمهر بر آتش می‌دود، بخور می‌سوزد و نیایش سیمرغ را به جای می‌تورد،
آن‌گاه پر او را می‌سوزاند، سیمرغ می‌رسد، خشکی‌ها را جیران می‌کند و
راه نجات رستم را نشان می‌دهد.^{۱۷} خطرهایی که از این پیروزی متوجه
اوست خاطر نشان می‌کند:

بدو گفت سیمرغ کز راه مهر
بگویم همی با تو راز سپهر
که هر کس که خون‌بیل اسفندیار
بسیزد و ز او بشکند روزگار
همان نیز تا زنده باشد ز رنج
رهائی نیابد نمائندش گنج
بدین گیتی لاش شوربختی بود
چو بگذشت در رنج و سختی بود

سیمرغ شاهنامه در کوه البرز آشیانه دارد که خود کوهی است مقدسی و مسکن پارسیان و پرهیزکاران و او که شاه مرغان و برگزیده دادار دادگر است وظیفه دارد که در مانده‌گان را باوری کند و باوری به حق باشد.^{۱۸} او از جهتی همان مرغ مقدسی است که در بند ۴۱ بهرام پشت فرشته عدالت خوانده شده و «قلیل کوهها را می‌پوشاند بدان‌سان که ابرها کوه‌ها را فرا می‌گیرند» البته آشیانه این مرغ مقدس میان دریای فرات و کوروت بر درخت «هزار تخمه» است و هر بار که بر آن می‌نشیند تخم‌های بی شماری از درخت پراکنده شده و همه گیاهان گیتی را بارور می‌کند اما از جهت دیگر با وارفته مرغ بزرگ شهر، همانند است که هر که پری از او را برگردد و بر تن بماند جاودتی دشمن بدان ناچیز



مانا:

صورت دیگری از این کیش کهن اعتقاد به مانا است که در یک تعریف «نیروی مستقل، مادی و روحانی است که در همه جا پراکنده است و در تمام موجودات و اشیاء مقدس مشترک است»^{۱۵}. و در تعریف دیگر «نیرو و نفوذی است غیرمادی در یک معنی مافوق طبیعت که به وسیله قدرت مادی یا هر نوع قدرت و برتری که انسان دارد ظاهر می‌شود»^{۱۶}. بدین ترتیب مانا محدودیت ندارد و می‌تواند در هر چیزی وجود داشته باشد.^{۱۷} از این دیدگاه مانا یا فروهر در کیش زردشتی و روان در ادیان آریایی و فرقه در اساطیر ایرانی و حماسه ملی مشابهت‌های آشکار دارد.

بزرگداشت نبات و حیوان:

از میان اسطوره‌های کهن داستان سیاوش را با خدای نیابتی پیوستگی داده‌اند زیرا پس از کشتن او از خوش گیاهی می‌روید که به خون سیاوشان معروف است. شکست این که افراسیاب از پیش می‌داند که چنین خواهد شد و بیم دارد از این رو فرمان می‌دهد:

کینیش، به خنجر سر آرن جدا
بریزید خوشی بر آن گرم خاک
لقا با همه این احتیاط‌ها:
نمایند دیر و مدارید باک^{۱۸}

گیاهی برآید همانگه ز خون
بدانجا که آن طشت شد سرنگون
گیاه را دهم من کنوشت نشان
که خوانی همی خون سیاوشان^{۱۹}

علاوه بر آن به اعتقاد اسطوره‌شناسان، نشانه‌های دیگری نیز وجود دارد که جنبه نمادین این اسطوره را تکمیل می‌کند. «بی‌گمان سیاوش خدای



کشتارها بوده است و نشان این امر را از به آتش رفتن او بازمی‌شناسیم که نماد خشک شدن و زرد گشتن گیاه و در واقع آغاز انقلاب صیفی و هنگام برداشت محصول است به خصوص این که داستان سیاوش در آغاز تابستان انجام یافته است.^{۲۰} این در بافت شباهت اسطوره سیاوش را با فلسفه بین‌النهرینی - الهه مادر و قربانی کردن خدای گیاهی در پایان سال - مشخص می‌کند.^{۲۱}

علاوه بر این مشابهت، قرآنی در دیگر داستان‌ها است که این تصور را به وضوح می‌آورد که روزگاری این مردم نسبت به بعضی از گیاهان یا حیوانات گرایش خاصی داشتند چنان که ساموئیل، ک. ادی در کتب شهریار می‌نویسد: «مظهر و نماد شاه و مقام سلطنت در نزد ایرانیان درختی بوده که تاکتی به پسران آن پیچیده است»^{۲۲}. کشفیاس می‌نویسد که چون میان کوروش و اژی‌دهاک جنگ در گرفت، اژی‌دهاک به قفسر خود در هگمتانه گریخت و در آنجا دختر خویش آموئیس را مشاهده کرد که درختی را در اشکوب بالای قفسر پنهان می‌دارد و همین آموئیس پس از پیروزی کوروش با او ازدواج کرد. به گفته او شواهد زیادی در دست است که هخامنشیان پس از کوروش درختان را خیلی جدی می‌گرفتند و یک نوع آیین مذهبی برای درخت در ارتباط با اندیشه و مفهوم شاهی به جا می‌آوردند و می‌نویسد: که در دربار ایران درخت چنار زرینی بود که همیشه در جای خاص نگهداری می‌شد و آن را با جواهر بسیار که از قطعات مختلف می‌آوردند می‌آراستد و جشن‌ها را در زیر آن تشکیل می‌دادند و آن را ستایش می‌کردند.^{۲۳}

جز این‌ها ستایش نموی درخت در بررسی ازبشت‌ها آمده است



چنان که دروش پشت درخت «بسیار تنخه» ستوده شده^{۲۵} و درخت سرو، اختصاصاً بسیار مقدس بوده است و غریب سرو کشر را در شاهنامه و دیگر آثار تاریخی داستانی کهن، به زودشت نسبت می‌دهند. در بهمن پشت فصل ۱ بندهای ۳ تا ۵ شاهان به تنه درخت مانند شده‌اند که مشابه با توصیف کتاب دانیال، باب چهارم آیات ۲۶ و ۲۷ است. در حجازی‌های نخت جیشید نیز تصاویری همراه با نقش‌های تزیینی^۱ درخت نخل وجود دارد. بی‌گمان این نوشته و بالا تر از آن مشابه دلیلی گیتی داشته است.

در مورد حیوانات نیز قدیم‌ترین نوشته، هات ۳۲ بندهای ۱۲ و ۱۴ گانه‌هاست که در آنجا نفرین مزدا بر کسان است که با خروش و شادمانی گاو را قربانی می‌کنند. در شاهنامه هم گاو - بز مایه یا بز مایون - فریدون را شیر می‌دهد و گرز او به شکل سر گاو است. آن نفرین و این بزرگداشت به یقین ریشه مذهبی دارد و چه بسا که نشانه‌های بازمانده از آئین کهن باشد. علاوه بر آن سنگ و اسب از حیواناتی هستند که در ادیان قدیم ایرانی مقامی دارند و از احترامی خاص برخوردارند. این بزرگداشت به سبب تیزی بوده است که آریاتیان به این دو حیوان وفادار داشته‌اند، سنگ از خانه و گلخانه آنها مویلتت می‌کرده و اسب کمک آنان در جنگ، شکار و کشاورزی بوده است و شگفت نیست که در بخش‌های اوستا مانند *وندیداد* یا آثار پهلوی چون *دینکرد*، بارها از سنگ، سخن به میان می‌آید و وفاداری و ارزش‌های او گویا شد می‌شود حتی این تأکید به حدی است که *زین تینوس* به سبب یک نشانه اسمی می‌نویسد «*کوروش* در کودکی از سنگی شیر

خورد.^{۲۵} اسب نیز در آن حد مهم است که بسیاری از نام‌ها با این واژه ترکیب شده و اسم برخی از شاهان و همچنین نیاکان زودشت ترکیبی از این کلمه است.

بسیاری از شاهان و قهرمانان اسب ویژه دارند که چون خود آنان به هوش و دلاوری مشهور است و گفتار سوار خویش را در می‌یابد، سهراب چون می‌سیرد دخمه اش را به شکل سم اسب - یا از سم اسب - می‌سازند^{۲۶}. و گویا شکلی از این آئین به صورت دفن کردن اسب و تنگ شکارچی همراه با جسد او در میان برخی از قبایل افغان تا زمان ما نیز مرسوم است^{۲۷}. این امکان وجود دارد که چون این حیوان محور اصلی فعالیت‌های آریاتیان بوده است به اشکال مختلف در حفظ و نگهداری آن اقدام می‌کرده‌اند^{۲۸}، لذا امکان یک احترام خاص دینی نیز هست.

نمونه دیگری که شاید با نشانه‌های آئینی ارتباط داشته باشد، درفش‌ها و نشانه‌هایی است که دلاوران بدان شناخته می‌شوند و در جنگ‌ها همراه خود دارند. نمونه بارز این درفش‌ها که بازمانده خاندان مادری است درفش *ژدهایگر رستم* است که از *مهراب* به او رسیده. *بهرام* چوینه نیز چنین درفشی دارد لذا احتمالاً او به مناسبت دلاوری یا نام و آوازه رستم این درفش را برگزیده است. دیگر دلاوران نیز درفش‌های خاص دارند که همه جا پیکان است و نمی‌توان یاد کرد همانند آن‌را در شاهنامه و دیگر کتاب‌ها یافتنی دانست. این نشانه‌ها گاه نقش حیوانات خاص دارد مانند *گمرگ* که نشان درفش *رهام*، *گهرم*، *یدرفش*، و *گیو* است، *پهل* که از آن *طوس* و *زوزر* است *شیر* که نشان



گودرز و گراز که خاص گرازه است و همای که از آن اسفندیار و «گوه» شاهزاده هندی است و گاه اجرام سماوی مانند خورشید که نشان فریزر و ماه که نشان گستم است^{۱۱}. البته ممکن است این نشانه‌ها به مناسبت ویژگی‌های جسمی یا روحی به قهرمانان نسبت داده شده باشد لذا شاید هم اعتقادات ابتدایی و کهن تحول یافته و به این صورت باقی مانده باشد.

یادداشت‌ها:

- ۱- شارب- نورمن، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، چاپ دانشگاه شیراز، ص ۶۴ «داریوش شاه گوید: این است آنچه من کردم در همان یک سال، به خواست اهورمزدا کردم اهورمزدا مرا یاری کرد و خدایان دیگری هستند (شد) ۱۲) و نیز... از آن جهت اهورمزدا مرا یاری کرد و خدایان دیگری که هستند که بی وفا نبودم...». نیز کتیبه داریوش در تخت جمشید بند ۳ «اهورمزدا مرا یاری کناد با خدایان خاندان سلطنتی...» ص ۷۵. نیز در کتیبه خشایارشا پهرشش اهورمزداوارت ناکید شده. ص ۱۱۳ و در کتیبه اردشیر دوم این نام‌ها آمده است: اهورمزدا، تاهیتا (ناهید) و میتره (مهر) مرا... از بلا بپایند.
- ۲- شاهنامه، چاپ مسکو (ص) ج ۱. درست است که بزبان در اصل جمع ایزد است و آن نامی است که به هر یک از فرشتگان دین زردشتی اطلاق می‌شود اما سابق کلام فردوسی و کاربرد کلمه در پهلوی نشان می‌دهد که اینجا منظور خدای بگانه است. در مورد بگانه پرستی شاهان قدیم ایران نک: تاریخ بلعسی و تاریخ طبری، پادشاهی کیومرث، ظهیرت، جمشید و کیخسرو.

۳- شاهنامه چاپ بروخیم (ر) ص ۱۸، نیز، ص ۵۳. ص ۶۶- نیز بر ۲۷۶۱، ص ۹ ج ۸- ۷ نیز، بر ۱۴۹۵-۶ ص ۶ ج ۶۶ بنداری

۳۳۳

۴- شبیه به این نوشته شاهان هخامنشی در ابتدای کتیبه‌ها است: خدای بزرگ است اهورمزدا... که خشایارشا را شاه کرده. فرمانها ص ۱۱۳.

۵- بر ۱۴۹۹، ص ۷۰-۷۶.

۶- و نلدیاد، ترجمه دلمی الاسلام ص ۱۱۴ به بعد.

۷- قلبس‌شاه، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه دکتر منوچهر خداپارمختی ص ۱۱

۸- بر ۱۳۹۶، ج ۱ ص ۱۴۵.

۹- بر ۲۲۹، ج ۲ ص ۵-۲۴۴.

۱۰- بر ۱۷۰۶، ج ۶ ص ۲۹۸-۹.

۱۱- بر ۱۷۰۵، ج ۶ ص ۸-۲۹۷، بنداری ۳۶۲ درباره سیمرغ و درخت گزنک: جی. سی. کویاچی، آگین‌ها و الهانه‌های ایرانی و چین باستان، ترجمه دکتر جلیل دستخواه، ص ۱۰ به بعد نیز ۴۰، ۹۵. و نیز توجه نبرد رستم و اسفندیار مجموعه آثار شیخ اشراق، بکوشش دکتر نصر، ص ۳۳۱ به بعد.

۱۲- ص ۱ ج ۱ ص ۴۵ زیرنویس.

۱۳- بند ۳۵ بهرام‌بخت. البته مرغ و ارغن لز صورت‌های ایزد بهرام است همچنین (ققنوس) مرغی که در بندهای ۲۱ و ۳۶ بهرام‌بخت ستوده می‌شود و همای، رخ، عقبا، طائر قدسی که در کتاب‌های پس از



فريدون بدهه ايز پنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران ۱۳۴۷ ص ۳۲.

۲۳- همانجا ص ۳۳.

۲۴- گناه ها، گزارش بوداود ص ۱۰۶.

۲۵- اين لقبها از آنجا است كه نام دايه كويوش يعنى زن مهرداد گاو بيان، (سپكو) به معني سگ بوده است. علاوه بر آن براي روميان اين داستان باور كودني بود زيرا به پندار آنها رموس و روملوس را گرگي شير داده است در اين مورد نك: فرهنگ ايران باستان، بخش نخست ص ۲۰۸ و نيز در مورد سگ همان ۲۰۲.

۲۶- مس ج ۲ ص ۲۴۹.

يكئي دهمه كبرديش ز ستم ستود
جهاني ز زلاري همي گشت كويد
بنداري: بنوا عليه ترته من حوالف الخيل.

۲۷- اين مطلب را از آقاي دكتور محمد سرور مولائي شنیده ام كه: «تا چندي پيش در برخي از نقاط افغانستان پس از مرگ خويش سب و قتلگ آنان را همراه جسدشان به خاك مي سپرده اند.»

۲۸- فرهنگ ايران باستان، ص ۲۲۰ و نيز درباره شاهين، سيمرغ، خروس همانجا به ترتيب صفحات ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۸۵.

۲۹- اشاره به اين نشانه ها در شاهنامه زياد است از جمله:

بر ۱۷۹ تا ۱۸۲، ج ۲ مس ۲۱۲ تا ۲۱۵. بر ۶-۷، ج ۴ مس ۲۶ تا

۲۹ بر ۸۰۱-۲، ج ۴ مس ۴۱ تا ۴۴- بر ۹۶، ج ۴ مس ۷۰-۱۶۶-

بر ۱۴۴۹، ج ۶ مس ۱۳-۱۲- بر ۱۵۱۲، ج ۶ مس ۸۴- بر ۱۵۲۴،

ج ۶ مس ۹۹ بر ۱۵۸۳، ج ۶ مس ۱۶۵، بر ۲۴۸۱، ج ۸ مس ۲۲۷. بر ۲۷۱۰، ج ۹ مس ۵-۴۴.

اسلام از قبيل هزار ويكشيب، غر و سيرا، رساله الطير غزالي، عقل سرخ سهروردي و... آمده است همان توصيف وظيفه سيمرغ را دارند چنان كه منظور از كوه قاف هم همان البرز و درخت طوبى هم همان درخت هزارنخمه يا بسيارتخمه است. پيوند سيمرغ با درخت گز يا درختان ديگر را همانند پيوند درنا يا درخت درمانگر و زندگي بخش در افسانه هاي چين باستان دانسته اند در اين مورد نك آئين ها و افسانه ها... ص ۱۱.

۱۴- فرويد، توتم و تابو ترجمه دكتور محمدمعلي غنبي، چاپ طهوري ۱۳۵۱ به ۱۰ به بعد.

۱۵- تاريخ مختصر اديان ص ۱۲.

۱۶- همانجا ص ۱۳ در مورد تقسيمات توتم، بويژه نك توتم و تابو ص ۳۱.

۱۷- دوركيم، نقل از تاريخ مختصر اديان صص ۱۳ و ۱۴ به اختصار.

۱۸- بر ۱۶۵۷، ج ۳ مس ۱۴۶ و نيز غرر اخبار ملوك الفرس، ثعالي ص ۲۲۱.

۱۹- بر ۶۶۴. مس ندارد.

۲۰- بهار- دكتور مهرداد، اساطير ايران ص پنجاه و سه براي آقاي سال در سغد و خوارزم نك: ترجمه آثار الباقية، اكبر داناسرشت ص ۲۸۱ و ۳۰۸ و نيز براي مشابهت داستان سیاوش با داستان «بين گيلانو» در چين نك: آئين ها و افسانه هاي... ص ۸۷ به بعد.

۲۱- در مورد اين افسانه نك: اساطير ايران صفحه پنجاه و پنج.

۲۲- سامويل. ك. ادي، آئين شهرياري در شرق، ترجمه دكتور